

حرفی بخارشدی کانی
صحنه ازین حرفی
نیمایک طوبیاری
همانم شد بر یک کرایع
فصاحت منی سدا
دهد فغانی که سدا
مر احوال دینار حاجت
بهار نوخیز دینک کبری
بخلق آتش هم طرک
ز فوط القان صحت
نکاهی که بوم مشفقانه
کای دین طاعت عهد
موشخو قانش مهر

بطور

بکلیک غزل نک حانی
قصاید احوال برقم
در اقامت خجالی قالی
چرا دشواری فلک است
فانش منوی سدا
ازیدم صحت شتر عالم
بلد ماچو دم ترز با
حود و لطف شتر با
نخواهیم که با شتر با
دو به خون ال کاوار
حود با شتر با
دین فی م دلی ترمود
تراخو نیست بر ترمود

چنانستی که بملک
چنان که هر روز
نمودی قدرت قادی
نمیدانم چرا با جانت
که با تار و پودین ج
درین غم قادی
فصاحت منی سدا
نزد و لطف شتر با
کلت در غم سوز با
منجنج خون او دار
ست شتر با
بدین شتر با
کاز طول ال قادی